

الآلکی

علی اسد الہی







الکى



منظومه لالکی

(ویراست دوم)

علی اسدالهی



تصویرپرداز: علی پورآذر



بارو - پاییز ۱۴۰۴

منظومه لالکی (ویراست دوم)
علی اسدالهی



بارو

پاییز ۱۴۰۴

چاپ نخست بارو، ۱۴۰۴، وبگاه بارو

طرح روی جلد: کیوان مهجور

تصویرپردازی: علی پورآذر

آماده سازی و پردازش: تحریریه بارو

طراحی روی جلد: آتلیه بارو

web: www.baru.ir





الاکھی



و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود (هود، ۷)

پیش‌درآمد: ۲۱ روز در تخم مرغ، یک گزارش مستند

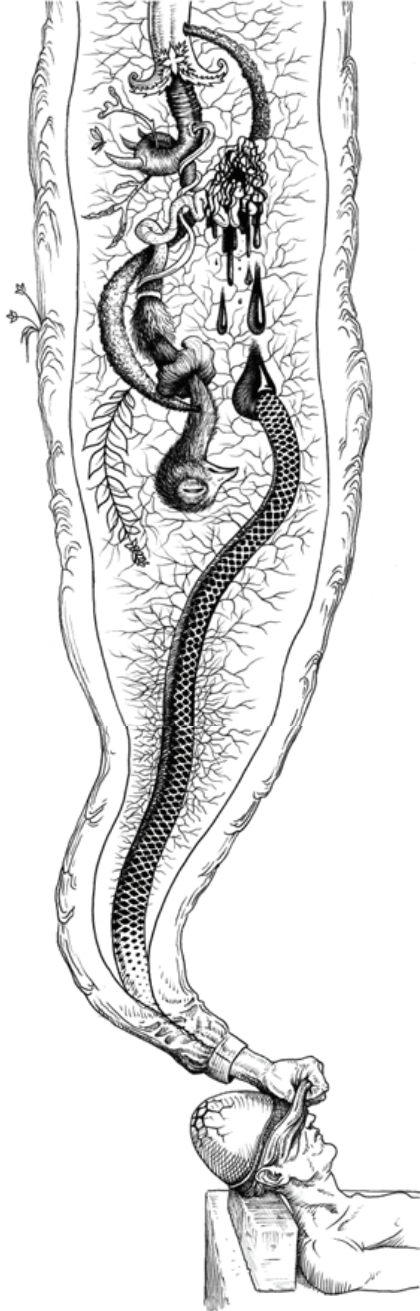
روز اول: هیچ

روز دوم: قلب

روز سوم: بخشیدنِ بال

تنِ نازک را





چهار: زبان جوانه زد

پنج: حلول جنسیت

رشد استخوان‌ها، شش

روز هفتم: آرامش

ده: سخت شدن منقار

سیزده:

پره‌های تُنک

پوست را پوشانده‌ست

هفده: سر میان زانو‌ها

(روز بیستم اما...)

یک تنِ بی جان بر آب
بی جنبش
رها
روزها و روزها بر آب

آب آرام رام
با نقش کوه و درخت بر پوستِ آینه
رنگ‌های گوناگون، آفتاب زَرینه

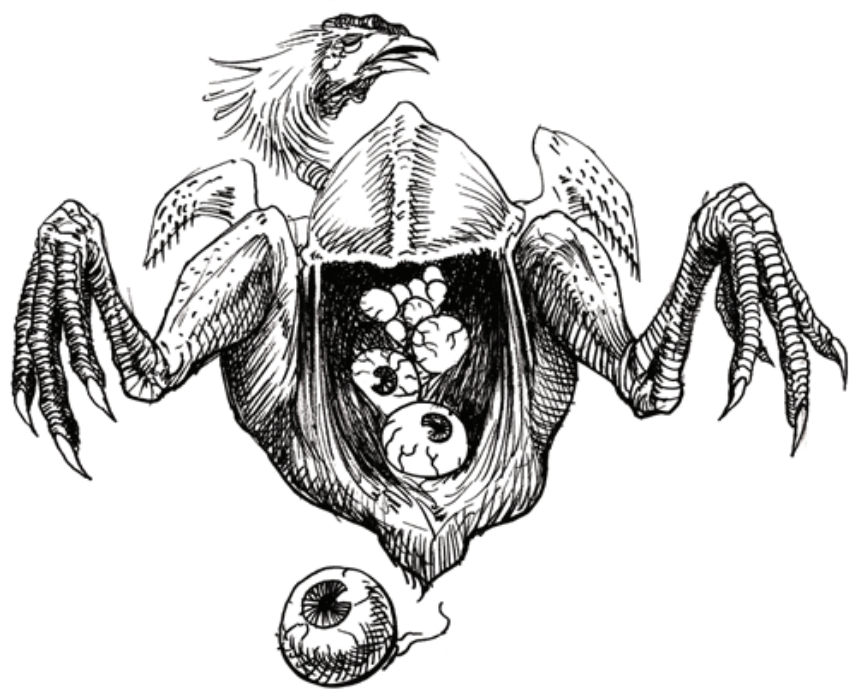
چشم باز می‌کند، نگاه
و بر آب
تا بی‌نهایت دایره می‌افتد

میلاد، روز ۲۱:

آنگاه در ظلماتِ سقف
بر پوستِ تُردِ شب
تَرک‌های درشتِ نور شکفت

– انگشت بینداز
ستاره‌ها را بشکاف

تو را از تماشاگری نیست





خداوند گفت: این قوم یکی شده‌اند، و از برای همه‌شان زبان یکی‌ست که این کار
آغازیده‌اند. حال هیچ که قصد آن کنند، از ایشان دور نخواهد بود. اکنون نازل شویم و
در آنجا زبانشان را مشوش سازیم، تا سخن هم را درنیابند (پیدایش، باب ۱۱)

برج بابل

جیک، جیک، جیک

جیک، جیک، جیک

جیک، جیک، جیک:

– مادرا! مادرا! مادرا!

جیک، جیک، جیک...

زبان ریشه می‌زند

در خاکِ بایرِ زبان

کوه با شکوه و سنگ هایش
چشمه‌ها و رنگ هایش
مچاله می‌شود در ظرف کوچک دهان

و با «درخت»
قتلِ درخت آمد
در دو هجای ناکافی «دِ رُخْتُ»

دبستان

خزنده؟ - می خزد!

چرنده؟ - می چرد!

درنده؟ - می درد!

پرنده؟

[هیچ یک پاسخی نگفت]

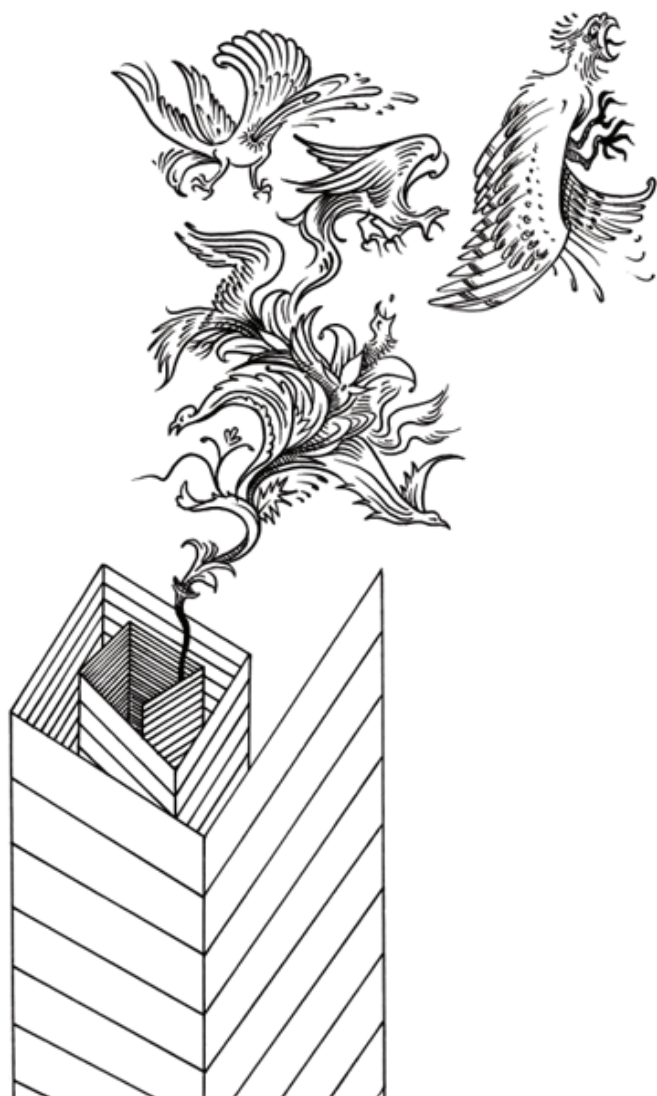
بال: یدالطائر را گویند و به عربی جناح خوانند. جناح که پرندگان بواسطه‌ی آن پرواز می‌کنند و به منزله‌ی دست است مرسایر حیوانات را (فرهنگ ناظم‌الاطباء)

عَبْث پرنده‌ای بودن
عَبْث چند استخوان ثقیل
و پرهای زبری که
هوا را عابر نیست، مانع است

یکی برخاست از آن همه آسمان گریست:

– دیدار کبوتر زجر است
دیدار کبوتران...

دو بالِ بی‌جهت
دو بالِ پرزدن، خالی
دو بالِ خالی از آبی





خروس تا افتاد، خواست برخیزد. با پای بسته نمی‌شد... میان اذان، بال زد، جست. افتاد. اما دوباره بال زد، و یک‌کم هوا گرفت و باز افتاد (خروس، ابراهیم گلستان)

به دیدار قناره می‌رود

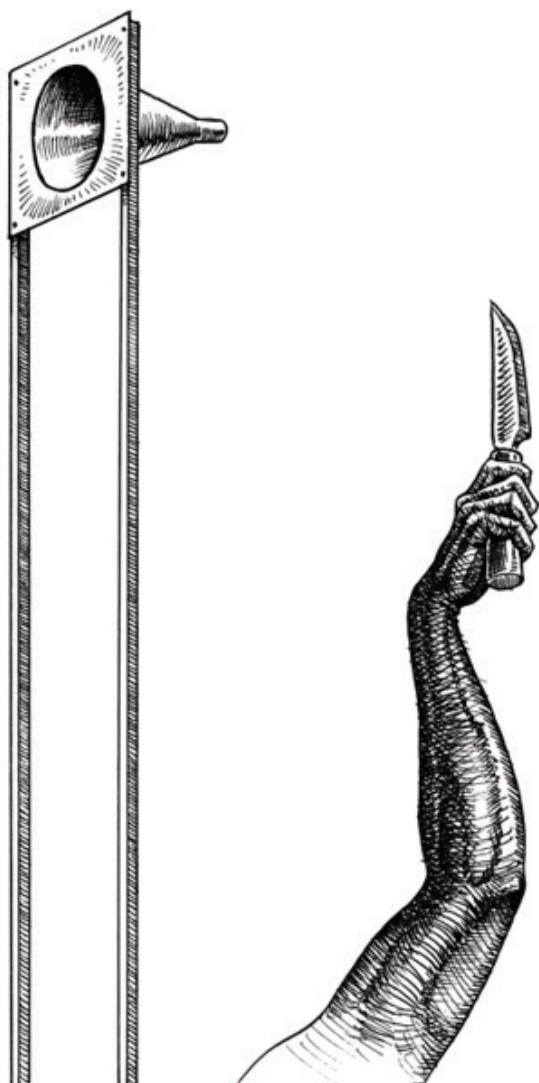
بر دو پا ایستادن و بر دو پا رفتن
بر دو پا بارِ حیات بردن
و گاه هر طلوع
بر نردبانِ شبِ ایستادن و روز را وعده سردادن
روز را
که خود اسم رمزی بود
- رفت و آمد خورشید، گر نه، خبری تکراری ست -

از دو پا آویزان

از میان ابروان

غروب

بر زمین می‌ریزد



غایب باشک

(با دو چشم بردو وجه مخالف)

یک سمتِ صورتم با توست
آن یکی رو به جهانی که اعتبارش نیست

چشم‌هایم را بگیر و تاریک باش
تاریک!

تا با دو چشم بینمت



- مرگ را چگونه ات دیدن؟

مرگ را که هر بار از روبه‌رو می‌آید

راه خون آلوده می بینم همی / کاین سفر چون مرغِ بِسِیل کرده ام

(عطار)

می شود تو نمیری مادر؟
می شود که نریزند، نگیرند، نَبَرنند؟
می شود که بگویم حلقوم
بی که اشک خون باشد و جگر دود برانگیزد؟

(من گلوی تو را
با سطح سَرَم دوست داشتم)

گوش دوباره بر شکمت بُگذارم؟
کهکشان را بشنوم؟

تا نچسبد پوستم
به آفتاب مستورت

بچرخانم

می شود که نمردن؟

تخم تازه ات باشم
بر جوانه ام بنشینم؟

می شود باز
و در گرمای تنت



باد
خنکای مَطْلَعِ خرداد
و نور ظهر: شرابی که بی دریغ می بارید

[چیزی میان گل
- یک کرم یا خرخاکی -
پوستِ سنگدان را
در بزاقِ دهان حل می کند]

... یک سمت، بالشی پاره



سمت دیگر
باد...

۴

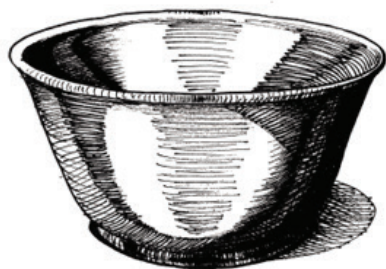
لیکن هوشیار باش که خون را نخوری، زیرا که خون جان است.
آن را نخور، بلکه چون آب بر زمین بریز (تثییه، ۱۲)



صبح، سویای خیس داده یا کته (بدون نمک و روغن)
عصرها، دانه‌ی گندم
هر روز، کمی پیاز
تره‌ی خردشده، هفته‌ای سه بار
برای کلسیم: پوره‌ی استخوان کاملاً پخته، هفته‌ای یک بار

– پیاله‌اش چه شد؟

پیاله را پر کن!



۱۲ هفته (و ۲۱ روز)

حالا نوبت توست!

که در فرگشت صورتت به چهره‌ای بالغ
پیامی بلیغ پیدا است

چیست این نگاهِ سخت؟
چیست آن چه در چشم‌های تو خواهد مرد؟

حالا نوبت توست!

که مرگ - چون پیچکی معصوم -
در قد کشیدن گردن گرد گلوت پیچیده ست

حالا نوبت توست!

آگهی فروش

جوجه‌ی چهار ماهه
قلم سبز و خوش نژاد، کج تاج
بدن فولاد
یاد می‌گیرد بدرد، از یاد ببرد
پدرش شش‌دانگ، پنجاه میدان زده، تاوان گرفته و بُرده
به شرط جنگ، واکسن خورده
با همین سن حریف که ببیند، سر می‌گیرد

📞 عشق باز واقعی زنگ بزند 📞

حالا نوبت توست!



خریدار



رفتم رفقا، رفتم

من نیز از میانتان رفتم

ای هر طلوع در میان هم لولیدن،

مردادِ دویدن،

تکانِ تکانِ نور در ظرف آب و روی سقف،

شهریورِ ضیق،

عرق ریزانِ کوچه‌ها،

شاخه‌های بلند که آسمان را منظر عاشقان کردید...

بدرود
ای شکوه شیدایی!
ای هرچه که از من، با من
پشت در جا ماندی

آواز

برادرتان بودم... نه مگر؟
نگاه کردید

جوانتان بودم
جوجه‌ی خوش‌زبانتان بودم
نگاه کردید

پس فرود چاقوها
پس به ترستان خندید
گفت هیس و هیاهو را کشت
مرا برداشت، درون قفس انداخت
یکی از حاضران را کشت

نگاه کردید
سی مرغ ترس خورده‌ی مسکوت!
فقط نگاه کردید



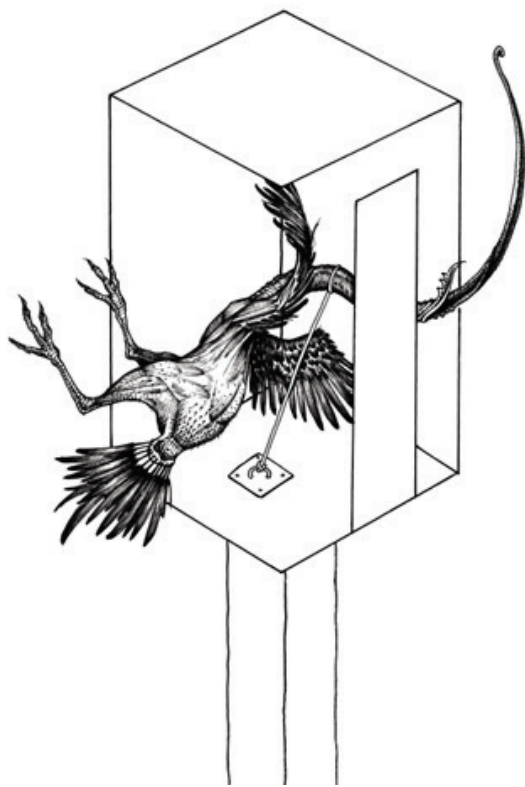


امید را فرو بگذار، ای آنکه درون می‌آیی (دوزخ دانته، سرود سوم)

قرنطینه

آرام پسر! آرام!
این هم اتاقِ تو:
یک ماه، دائماً تنها
– بی که لحظه‌ای بیرون –
سی روز کاملاً ظلمت
در کاسه‌ی آبت: خون

درد خوارِ زندگی، آرام!
بلا یواشکی آمد
بر پوستِ خواهرت دیدی؟
جوش‌های برفکی آمد
چند روزی گذشت...



دهان و صورتش یک دشت زخم نامنظم شد
آبله داشت، ماتم شد
درد به ریه هایش زد
در تن خودش خم شد



آرام لالکی! آرام!
زنده‌ای و ناشکری، نعمتِ نفس نمی‌دانی

به اتاقت که می‌روی، هشدار!
چیزی نوشته بر دیوار
پس بخوان و مَحرم شو
منقار در پیاله داخل کن
مسموم و مُصمَّم شو



صبحگاه

بدوانیدش، به لَه لَه بیفتد. مثل سگ عرق کند.
تا وقتش که شد، نَبُرد، جا نزنَد، کاکُل نیندازد.
باید بجهد هوا و برگردد، خار بزند.
بگیریدش. ولش کنید. دوباره بگیریدش؛
باز از ارتفاع ولش کنید، عضلاتش قوی شود.
دست بگذارید روی کمرش، فشار دهید.
می تپَد ناچار. نترسید! ادامه دهید!
بال ها را وا کنید، زیر بغلش بزنید.
هی بَرش دارید و بر زمین بگذارید.

آماده اش کنید

برنده دیده اید؟

برنده اش کنید

در هوای چمن ای مرغ گرفتار منال / شب دراز است، دمی در قفس و دام بخسب
(خاقانی)

یکی صدا می‌زد

پیس! پیس! نیگا منو!
صابونی‌ام! کارت دارم!
ببین منو خوشگله! خوب گوش بگیر چی می‌گم:
گنده‌ی اینجا منم
خط می‌زنم، جر می‌دم، سنگینه چوبم، مُخ پُخ ندارم.
بد می‌زنم، مسلسل‌ی، پَسِ سرت، برینی.
پس کَتِّو ببند سریع، باشه دایی؟
پیش رقیب نَبَر صداتو بالا، وقتی دارم می‌خونم؛
جَرِّی می‌شم، کولت می‌رم، یه جا گیرم می‌اُفتی،
یو غتو می‌گیرم، نفس بیفتی.

راستی بگم!
یه وخ تنت نخاره، بخوای بری اون بالا روی تیغه،
فلنگه رو ببندی.

فرار برای قصّه هاس...
واسه خودت می گم اینو داداشی
هرکی که رفته قپونی آوردنش، دو تا زدن تو کونش.
می گن همه:
مرغی که رفته دیگه مرغ نمی شه، مرغی که خواسته بپره،
دیوونه س.

می کشنت! خرنشی و بپری!
انقدرم نباش تو لک: یه راهی هس... فراری هس...
روزای روبه راهی هس...
زیادی فکر نکن که داغون می شی. از ما به تو نصیحت.
بعد که یه فردا روزی، نوبته، فنو بلد نباشی،
شگرد نداشته باشی، می گن دیوونه اومد.

چوب می زنن، با نوک دارکوب می زنن.
سه چار تا میدونِ کوچیک بازی، غذا توور می دارن،
می دن به مرغِ دیگه.

وقتی بهت نمی دن.
آخر شم کیسه ی بُکسی بچه.
می بَرنت چن تایی عشقِ لاتی، عرق با آبجوقاطی، فیتیله تو بییچن،
یادت بدن چجوری می شه فن زد.

کتک خورا، ضعیفا، می شن حریف مشقی.
خوش اومدی پسر جون!
بازی روبشناس عشقی!



عشق باز

برنده شدن بُردن
قهрман بودن و نام آوردن

بیر لالکی! بیر!

بیر! تا بروی بالا
بیر، برنده باشی تو

بیر پرنده ی پیروز

بیر	فریاد جمعیت
بیر	باریدن شهرت
بیر	- پنجا می دارم روش!

بیر نَواله را هر روز

جماعتی را دیدم زیاران خود، سرها و بال‌ها از دام بیرون کرده و از این قفس‌های
تنگ بیرون آمده و آهنگ پریدن می‌کردند.

(رسالت الطیر، شیخ الرئيس)



خواب

بیدار شو! بزن بیرون!
هی مُرده! بزن بیرون!

تکّه و پاره و تاخورده!
با تنِ گم شده در جوش آب
با دنگ دنگِ ضربه‌ی چاقو
از دستگاهِ زنگی پَرکن
یک باره بزن بیرون

پروانه بزن بیرون
هورمونی بزن بیرون
گوشتی بزن بیرون
وقتی که رگت وا شد، از تن که زدی بیرون
هی باز بزن بیرون

با تخم‌های بی‌نطفه، جوجه‌های مَسْلُوت

با کارد

با سوهان

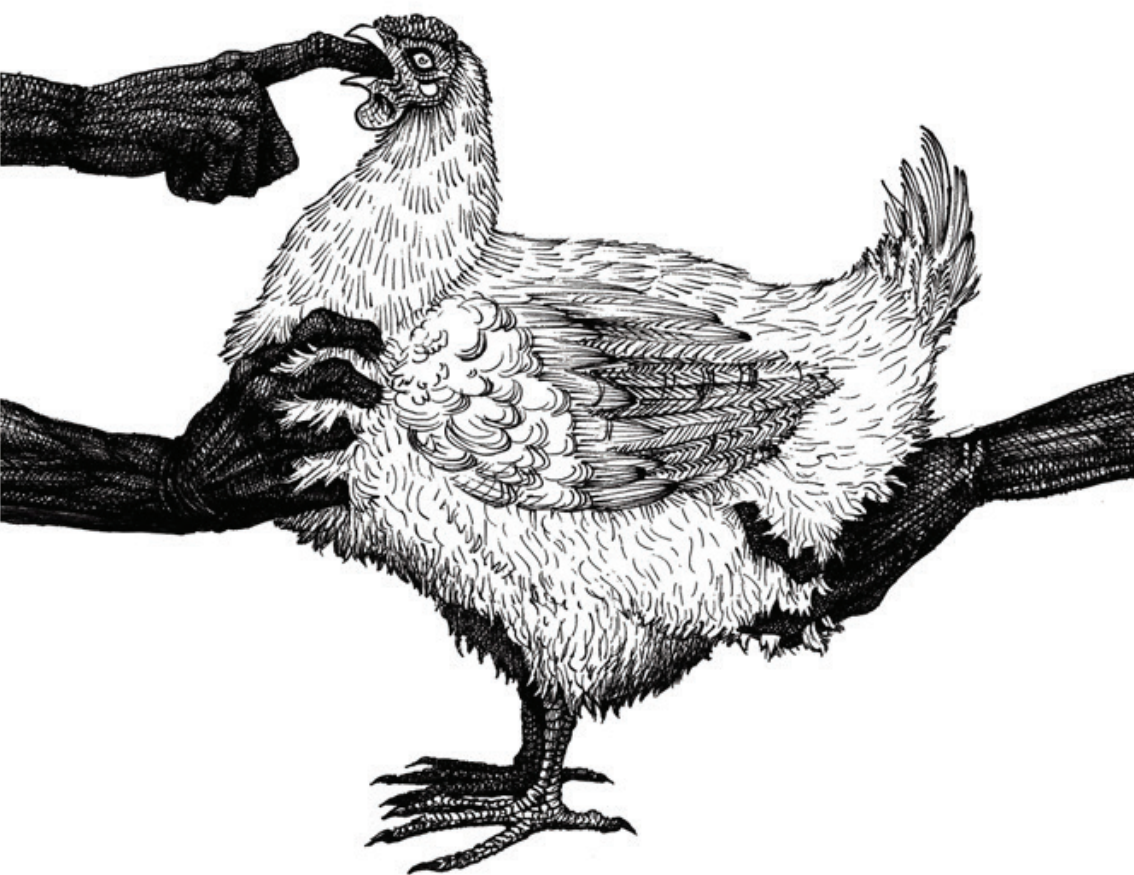
با - خُرد هم کنم؟

برخیز

از دیس بزن بیرون



میان پرده



یکی خون چشم بدغضب آمد، به مصاف صابونی. گروه‌ها کشیدند و شرط‌ها بستند. خسته و پُرکنده، آخ‌کار، جهید و حریف عنود تاوان داد. پس وقت بزم آمد و شاد خواری. چند مرغ آوردند، طعام جشن؛ همه را «پرسفیده» نام. ماشینی و افسرده، غم‌سوده و پژمرده، به جعبه‌ای.

Cobb 500

کدامتان هست که بداند قصه‌ی «پرسفیده» را؟
کدامتان شنیده است از اندام تمیزش، ران‌های گُپلش؟

کدامتان دشت‌های پنبه‌گون پر را دیده‌ست؟

کدامتان می‌داند خداوند بزرگ
یک روز در دهانِ مردی موفق گلو کشید
باکت و شلوار مشکی‌اش، کراوات قرمز
او را از قفس در آورد و به مهمانان گفت:

– این شما و این شاهکار ژنتیک!

پس

صعود هر گیلان

پس

زمان رقصیدن



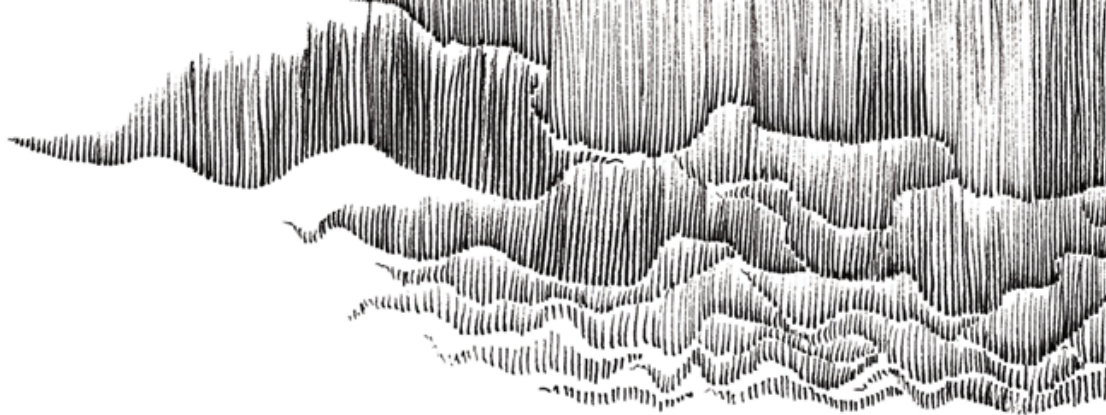
کدامتان

فرود یک کیسه‌ی خون را

بر برهوت مرمر دیده‌ست؟

گفتند چگونه است آن؟ گفت:

شهر بزرگ، شهر شلوغ، شهر هواکش های غول پیکر
خاک ارّه و پوشال
استیل، استریل
آسمان مسقف، غذای منظم، خورشیدهای مکرر
شب و روز دقیق
اصلاح نژاد
دستگاهِ کپی
خلقِ گوشه گیر، اهل و سربه زیر
برابر دوربین
روی نمودار
در صف
بالای ترازو
بر قلاب



کدامتان دیده‌ست؟



زغال افروختند و بردند.

وداع

می خواستم کوه
می خواستم ابر
برخاستم برف را گاز بزنم با شهد شیرین یک گیاه
بدانم نام کوچک آن باد را که در تموز
می زند به یال مرغکی

صدایش کنم
بروم
یکی بدود، همه را خبر کند:

- پریدند! پریدند! نگاه کنید! پریده اند!



ردّی از عبور
در آسمانی که کاملاً خالی است
زخم پارگی بر بوم
بومی که سربه سر آبی است







بیچاره دلم، بی کس، کز شوق رُخت هر شب
بر خاک درت افتد، در خون جگر خیزد
(رومی)

– اون ور دیوار رفقا! اون ور دیوار به خدا یه راهه. یه تیر برقه اونجا،
نیگا کن! دونه به دونه می ریم، از سر اون شاخه که روی توالِت حیاطه.
نوک قرمزی تخماتو ول کن امشب! فردا می رن، نیمرو می شن، غذای
صاب خونه می شن. سخته، ولی، سوت که زدم برو سراغ صابونی،
بندی که بستن قفسش رو وا کن.

+ بدو بابا! چرا من؟

- تا که تو هم باقی رو آزاد کنی. تا که نریزه خونت. تا که نیارن نعشتو
به خونه؛ سرت جدا، تنت جدا، پره‌ای خوشگلت جدا. تا که بدونی
می‌شه؛ تا بگمت رفتنه اصل کاری؛ رفتنه که می‌مونه؛ رفتنه که آبیّه
رنگش توی آبِ دریا، تو چشمِ اون کبوتر که دیدی.

+ من نمی‌آم! گوشم پره! دیدم اونایی که اینو می‌گفتن...
من نمی‌آم! شب بخیر!



میدان

بزن! بزن!

بزن! بزن!

بزن تواللکی، بزن

پنجه، بزن کلّه، بزن آن ضربه‌ی سنگین فنی را

بگو چیزی: رجزخوانی
بخوان، خردش کن از داخل
بزن جنگی، دماغش، مشت اول را

بزن، باز آ
چرخش بزن
کمی مکث و کمی رقصِ بدن

حالا بکوبش مشت دوم را

بزن محکم
بزن چوب از بغل، در سر
بزن، تابش بده فوراً
بزن با پتک زورآور

بزن، یادت رود چشمش، دهان خونی اش، اشکش
بزن خود را در آئینه ش
بزن خود را به نادیدن
بزن جبران ناکامی

بکش بر گردنش ناخن
پرش را فوت کن از لب
[ببر، برنده باشی تو]
بزن
از تشت خون جامی



K. O.

- صبح آمده است؟

+ آری! حضورِ عورِ نور آمد، لباس تیره اش افتاد

- کجایم من؟ کجاست اینجا؟

+ بلند شو کودکم، بر پا

بیازیر پر مادر

بلند شو لالکی! بوسه... بخوان با روز خنیاگر

- صبح آمده است؟

+ آری! کمی گیجی و حیرانی؛ کجاستی، نمی دانی

بلند شو کودک خسته، بلند شو بال و پر بسته

بلند شو از جهان رسته

بزن پیش همه، پرپر



بلند شو لالکی!

۱۰ شد

بلند شو لالکی!

۹ شد



بلند شو!

هشت و هفت آمد

باختن

برنده؟	نیستم
ستاره؟	نیستم
محبوب شما	نیستم

رنگِ پرم، شکل تنم را، کسی دیدن نمی خواهد
بُردن نمی دانم: غذای خوب، لانه‌ی بزرگ خوب
موفق؟ نیستم

دست‌کشم کنند؟
گردنم را ببوسند و ناز بیاورم؟

نیستم



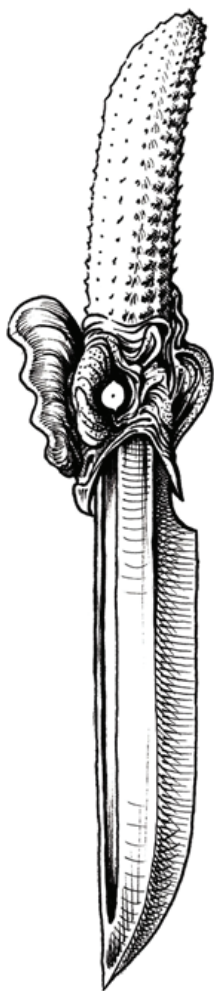
ترس خوارم، کبک دلم، نازکم
نزدیک که می شوند

نیستم

درباز که می شود
غوغا که می رسد به غریو
زل که می زنند
در حضور آن همه چشم
رخ به رخ، دو چشم در برابرم
دو کاسه خون
منقار بزنم؟

نیستم





– بلند شو مرغ بازنده!



● گه زدی باز پسر جون؟ ریدمون ریغونه! نیگا نکن، هی این
پا و اون پا نکن. بزن ولش کن که کیه عنینه! بابا به تخمت
هی می‌گی: ننه ش چی؟ آقاش چی؟ جوجه‌ی زابه‌راش چی؟
این جوری پیش بره دو هفته دیگه، نواله بی نواله. نون بیات و
آبه. بوی فسنجونت بیاد، می‌فهمی، اوضاع بده، خرابه.

– یه فکری زد به کلّه‌م!

● بنال بینم قُراضه.



چون شنودند این سخن مرغان، همه آن زمان گفتند ترک جان، همه
عزم ره کردند، عزمی بس درست ره سپردن را باستانند چُست

(منطق الطیر)

پرسیدم رقص کردن به چه آید؟ گفت: جان قصد بالا کند، همچو مرغی که خواهد
خود را از قفس به در اندازد. قفسی تن مانع آید. مرغ جان قوّت کند و قفسی تن را
از جا برانگیزاند.

(شیخ اشراق)

پس آن مرغ‌ها را بخوان، تا به سوی تو بشتابند.

(گاو، ۲۶۰)

صابونی از راه رسید: شهید و نیک‌کوفته. میان حیاطش نهادند و رفتند: کودکی که بی‌خیال، بر رختخواب پر خود خوابیده‌ست. سر، به پشت برگشته؛ گردن رفیعش: علامتِ بزرگِ سؤال.

Domestication

از این دو بال بلند
مگر بر آسمان چه باقی ماند؟

نبودم و دیدم	بینا
نسپر دم	شنیدم و گوش
بویایی‌ام نبودم	بوییدم و اما

که برگردم	پایم نیست
که درهای سینه را بگشایم	دستم نیست
و از هر دهلیز خود عبور کنم:	

به یاد بیاورم مه را
 بوران آن غروب جنگل را
 و باد خطی از چهره‌های خسته‌مان برمی داشت،
 در مسیر گیج خود می برد
 در سفید سراسر
 در دشت
 تا مشام تیز درندگان

*

پس آن چراغ روشن دور را دیدیم
 میزبان به پیشواز آمد و ما خندان
 بی خبر
 به خانه شدیم



همچو زندانی شبِ چون گور مرغ از تنگیِ قفس جسته‌ست
در بیابان و راه دور و دراز کیست کو مانده؟ کیست کو خسته‌ست؟

(نیما)

نوک قرمز

بویم بکش نگاهم کن
با دو چشم روبه‌رو نگاهم کن

مرا که رفته‌ام نقطه‌ام
و حلقه‌های بادبادکم آبی‌ست

نگاه کن گلویم را
صدایم نمی‌رسد
سرخ است
درمیانه می‌ریزد:

نگاه کن صدایم را



و لالکی

«کج تاج» می آید

«پرسفیده» می آید

«بی کله»، «قلم زرده»، «خون چشم» و «خسک» با هم

شرحہ شرحہ می آیند

خون است که می آید

قلب است که می آید

منقار از عمق زخم، درآمده، می آید

صد سینه‌ی ساتوری

صد بالِ پر گلگون

صد رانِ تبرخورده

زیر خاک وُخل، مدفون



چشم است که می آید
رقص است که می آید
داد است و گلو درهم
آن روز که می آید

هی بوسه و هی خنده
هی نگاه بی تردید
سی مرغ کنار هم:
سیمرغ که می آید

فردای تو می آید
فرداست که می گفتند، فرداست که می آید



پروانه زدی بیرون!

پایان

توضیح چند اصطلاح در این کتاب

بغل زنی: حالتی که خروس با حریف رخ به رخ نشود و با نیم دور چرخیدن، پهلوی حریف (به خصوص ناحیه‌ی گوش) را بگیرد و به زیر فک ضربه بزند.

پس زنی یا کاسه زنی: وقتی خروس کامل می‌چرخد، پشت سر حریف را می‌گیرد و به پس سر او ضربه می‌زند.

تاوان دادن: شکست کامل و تلف شدن خروس در میدان که به پرداخت تمام مبلغ شرط می‌انجامد.

چوب زدن: ضربه زدن با کف پا و قلم به سرو صورت حریف (چوب = لگد خروس)

خار زدن: یعنی خروس با خارهایی که به پاهایش وصل می‌کنند، به حریف ضربه بزند. این خارها می‌تواند میخ مانند یا تیغ فلزی باشد.

خَسک: خروس لاری با تاج و گوشواره‌ای مانند خروس‌های محلی

دانگ: بلندی خروس را می‌گویند. بلندترین خروس‌ها شش دانگ‌اند و خروس‌های تا سه دانگ برای میدان مناسب‌اند.

دست کش: نوازش حیوان که باعث استراحت عضلات و خوگیری به صاحبش می‌شود.

رخ به رخ کردن: از رویه رو به سرو صورت و چشم حریف نوک زدن

سرنگرفتن: اگر خروسی با خروس دیگر نجنگد و بترسد، می‌گویند سرنگرفت.

شگرد: به انواع فن‌های جنگیدن خروس می‌گویند، مانند: یوغ‌گیری، زیر چرخ، کوله‌رو، رخ به رخ، کلاف زنی ...

صابونی: خروس سیاه با گستره‌ای از رنگ‌های گوناگون میان پرهای سیاهش.

قلم: ساق خروس

کاکل انداختن یا غاز شدن: خروسی که پیش از مبارزه موهای پس سرش را سیخ می‌کند، اما به محض شروع جنگ، فرار می‌کند.

کوله رفتن: خیمه‌زدن خروس روی حریف، برای نوک‌زدن از بالا

گروکشیدن: شرط‌بندی در میدان‌های جنگ خروس

لالکی: خروسی با گوشواره‌های بوقلمونی

لک یا تولک: حالت خروس در فصل پرریزی که در این حال نباید بجنگد.

میدان: جنگ دو خروس

نطفه چسباندن: اگر تخم مرغ توسط مادر، انسان یا دستگاه به‌طور منظم نچرخد و پخش گرما یکنواخت نباشد، نطفه یا جنین در اثر حرارت به بخش داخلی پوسته و غشاء آن می‌چسبد، در نتیجه ناقص یا تلف می‌شود.

نواله: خوراک خروس که مخلوطی از مواد مغذی و راحت الهضم است.

یوغ‌گیری: هنگامی که خروس گردنش را دور گردن حریف پیچیده، قفل می‌کند، و با فشار وزن، رقیب را به زیر می‌کشد.

Cobb 500: کوب ۵۰۰ نژادی از مرغ‌های گوشتی است که به سرعت رشد می‌کند. این نژاد می‌تواند در سن ۳۳ روزگی به وزن کشتار ۲ کیلوگرم برسد. شرکت انگلیسی کوب-وانترس، کوب ۵۰۰ را در دهه‌ی ۷۰ میلادی معرفی کرد.



